

سیر تکاملی سلوک در داستان شیخ صنعان عطار بر اساس مفهوم «امتزاج افق‌ها»ی هرمنوتیک گادامر

چکیده:

در طبقه‌بندی آثار منظوم عطار، «منطق‌الطیر» جایگاه خاصی دارد و در این منظومه داستان بلند «شیخ صنعان» چه از نظر مهارت قصه‌پردازی و چه از دیدگاه پرداختن به معانی بلند عرفانی موقعیتی ممتاز دارد. نقد هرمنوتیکی پس از این‌که به واسطه‌ی دیدگاه‌های متأله پروتستانی شلایر مآخر ظهور می‌کند، با ديلتای و پس از او هایدگر افق‌های تازه‌ای یافته و در اندیشه‌ی والای گادامر قوام تمام می‌یابد. گادامر با طرح و تبیین مفاهیمی چون «افق امتزاج»، «تاریخ تأثیر»، «سنت» و «پیش‌داوری» و هم‌چنین فاصله گرفتن از «نیت مؤلف» و تکیه بر «فهم» حاصل از دیالکتیک، نقش خواننده را پررنگ کرده و دریچه‌ی جدیدی را بر نقد ادبی و خوانش متن می‌گشاید. در این مقاله نگارنده با شیوه تحلیل محتوای کیفی، پس از مرور اجمالی تاریخچه‌ی هرمنوتیک به تبیین آرای گادامر و سپس تحلیل این داستان بر اساس مفهوم «امتزاج افق‌ها»ی هرمنوتیک فلسفی گادامر پرداخته است. نتیجه‌ی حاصل این‌که هسته‌ی مرکزی این داستان حرکت از نوعی ریاضت عابدانه به سمت تجربه‌ی عاشقانه که نمودی از همان عشق الهی است می‌باشد. در این تحلیل دختر ترسا نه یک وسیله‌ی آزمون صرف بلکه در نقش زنی کاردان ظاهر می‌شود که برای شیخ صنعان واسطه‌ی تجربه‌ای رو به تکامل در عشق است؛ عشقی که می‌توان آن را به منزله‌ی پلی برای درک عشق جاویدان الهی قلمداد کرد و از این نظر دختر ترسا خود نقش پیر راهنما را برای شیخ صنعان یافته است.

کلیدواژه: عطار، عشق، شیخ صنعان، گادامر، هرمنوتیک، امتزاج افق‌ها

حوزه‌ی علوم انسانی در عصر جدید وجوه مختلف و متفاوتی به خود یافته است از جمله مطالعات میان‌رشته‌ای. این تعامل در دو حوزه‌ی ادبیات و فلسفه به سبب دارا بودن اشتراکات فکری و زبانی بسیار نزدیک و قابل اعتناست. فلسفه در تاریخ تطور خود مبانی نظری گوناگونی را تجربه کرده است اما در عصر جدید روش تحلیل منطقی راسل از سویی و پدیدارشناسی هوسرل و تأکیدش بر «آگاهی» از سویی دیگر، مبانی فکری فلسفه را دچار تغییراتی شگرف کرد. به باور نگارنده «هستی‌شناسی» هایدگر و تکیه‌ی او بر عنصر زبان را حداقل از دیدگاه ادبیات باید به عنوان وجه ممتاز فلسفه‌ی معاصر پذیرفت. «هایدگر در مقدمه‌ای بر مابعدالطبیعه یادآور می‌شود که کلمات و زبان کیسه‌هایی نیستند که کسانی که می‌نویسند و سخن می‌گویند برای بده بستن اشیاء را در آن‌ها بگذارند. نخستین بار در کلمات و زبان است که اشیا به هستی می‌آیند و بنابراین گفته‌ی بسیار آشناتر هایدگر مبنی بر این که «زبان خانه‌ی هستی است» باید با توجه به همین معنا تأویل شود» (پالمر، ۱۳۹۸: ۱۴۹). با توجه به این که در هرمنوتیک گادامر مقوله‌ی تاریخ از اهمیت والایی برخوردار بوده و نقش خواننده به عنوان فردی که دیدگاهش در ادغام با بُعد تاریخی اثر منجر به ظهور معنایی متفاوت از نیت خالق اثر می‌شود، نگاه هرمنوتیکی به داستان شیخ صنعان می‌تواند بسیار گره‌گشا بوده و به این اثر هنری طراوت خاصی ببخشد. در ضمن توجه به این نکته نیز ضروری است که طبیعت تفسیرپذیر مقوله‌های عرفانی و فاصله‌ی تاریخی داستان شیخ صنعان عطار نسبت به خواننده‌ی امروزی می‌تواند بیان‌گر ضرورت چنین تحقیقی باشد.

۲- پیشینه‌ی پژوهش:

با توجه به ویژگی‌های محتوایی خاص داستان شیخ صنعان، مقاله‌های گوناگونی درباره‌ی این داستان نگاشته شده است اما بررسی انجام‌شده درباره‌ی مقالات و کتب نگاشته شده در این زمینه، این نتیجه حاصل گردید که اشاره‌ای به دیدگاه و رویکرد بیان‌شده در این مقاله تاکنون نشده است. انصاری (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «تحلیل کارکرد افق‌های خوانشی درون متن (داستان عرفانی) شیخ صنعان» اگرچه عنوان داشته است با دیدی هرمنوتیکی و از دریچه‌ی «امتزاج افق‌ها»ی گادامر به داستان شیخ صنعان نگریسته است اما نه توضیحی که در خصوص امتزاج افق‌ها می‌دهد با آن‌چه در نزد گادامر مطرح است مطابقت دارد و نه نتایجی که در مقاله‌ی خود از این رهگذر بیان می‌کند شباهتی به نتایج مقاله‌ی حاضر دارد. انصاری در این مقاله با نگاهی صرفاً «خواننده محور» به داستان شیخ صنعان نگریسته و از این رهگذر به تفسیری نمادگونه از داستان شیخ صنعان زده و در آخر می‌گوید: «دختر ترسا بعد از خواب عملکردی غیر خوانشی داشت و اعمال او از نشانه‌های قراردادی و نمایه‌ای گذر و انتقال معنا تابع فراکنش می‌شود و از دایره‌ی افق خواننده و دریافت‌کننده خارج است» (انصاری و هاتفی، ۱۳۹۶: ۱۹) که واضحاً زاویه‌ی دید و دستاورد آن با مقاله‌ی پیش رو و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود کاملاً متفاوت است. قلی زاده (۱۳۸۷) در مقاله‌ی «بازخوانی داستان شیخ صنعان» کوشیده با تکیه به سفرهای چهارگانه‌ی عرفانی از این داستان رمزگشایی کند. پورنامداریان (۱۳۷۶) در «تفسیری دیگر از شیخ صنعان» پس از اشاره به مأخذ اصلی داستان به بررسی ساختاری آن و بیان رابطه‌ی عاشق و معشوق و سختی‌های آن بر اساس آموزه‌های عرفانی می‌پردازد. انصاری و اسماعیل آذر (۱۳۹۸) در مقاله‌ی «رمزگشایی خواننده‌ی درون متن در داستان شیخ صنعان» همان‌گونه

که از عنوانش برمی آید داستان شیخ صنعان را بر مبنای نظریه‌ی «خواننده‌ی درون متن» ولفگانگ آیزر و آیدن چمبرز تحلیل کرده‌اند. در این مقاله نویسندگان با تمرکز بر ایده‌ی «متن باز» آیزر و چمبرز با تمرکز بر مفهوم «نسبیت باوری» مستتر در آن به مفاهیم جدید درون متن، ابراز داشته‌اند که از رهگذر این خوانش «خواننده به خویشتن دوم مولف که در لایه‌های درونی متن قرار دارد دست می‌یازد. در این مرحله متن پیچیده می‌شود و شکاف‌های زیادی برای پُر کردن از طرف خواننده وجود دارد» (انصاری و اسماعیل آذر، ۱۳۹۸: ۶۰-۵۹) که عنوان و نتیجه‌ی مقاله نه ارتباط ساختاری معناداری با مقاله‌ی حاضر دارد و نه رویکردی در پیوند مستقیم با مقاله‌ی حاضر دارد. زرکانی (۱۳۸۵) در مقاله‌ی «تأویل دیگر از حکایت شیخ صنعان» به بررسی و مقایسه‌ی تفاسیری که امثال زرین کوب، مرتضوی، پورنامداریان و ستاری از این داستان داشته‌اند، پرداخته و در آخر دیدگاه خود را از این داستان بیان داشته است. واضح است که مقالات یادشده شاید از منظر تفسیری بودن شباهت‌های با پژوهش حاضر داشته باشد اما از منظر زاویه‌ی دید و نوع نظریه‌ی ادبی کاملاً متفاوت‌اند. حسنی (۱۴۰۰) در مقاله‌ی «نقد اسطوره‌شناختی حکایت شیخ صنعان در منطق الطیر عطار نیشابوری بر مبنای نظریه‌ی مناسک گذار» نویسنده داستان شیخ صنعان را بر مبنای چهار تا از الگوهای گذار که عبارت است از گسست، بحران، جبران و پیوند دوباره تحلیل می‌کند. آتش سودا (۱۳۹۰) نیز در مقاله‌ی «تحلیل رمزشناختی داستان شیخ صنعان» به تعریف دوباره‌ی داستان هبوط آدم و حوا می‌پردازد و در نهایت پژوهش (۱۴۰۰) در مقاله‌ی «تأویل‌پذیری مفهوم کفر در اندیشه‌ی عرفانی حکایت شیخ صنعان» در صدد پاسخ به این پرسش بوده است که با توجه معروف بودن این داستان و بن‌مایه‌ی عرفانی مشخص آن، محل تأویل‌های مختلفی بوده است.

۳- مبانی نظری:

۳-۱- نگاهی گذرا به هرمنوتیک

در یک نگاه کلی «نظریه تفسیر، به مشکلات کلی درک معانی متون مربوط می‌شود» (بالدیک، ۲۰۰۱: ۱۱۱) هرمنوتیک^۱ «جرح و تعدیل یافته‌ی فعلی یونانی (Hermeneuein) است که به معنای بلند ادا کردن، تبیین و تفسیر کردن و ترجمه کردن است. طبق باور معمول این واژه به لحاظ ریشه‌شناختی با هرمس که خواست خدایان را به انسان‌ها بیان می‌کرد مرتبط است، اما این رابطه‌ی ریشه‌شناختی امروزه محل چون و چراست. ترجمه‌ی لاتین این واژه‌ی یونانی (Interpretatio) است که ریشه‌ی واژه‌ی انگلیسی (Interpretation) است. از این رو هرمنوتیک در مجموع به معنای تفسیر است» (اشمیت، ۱۳۹۵: ۲۶). در نگاهی اجمالی هرمنوتیک با فردریش شلایر ماخر^۲ و نگاه او به متون مقدس به عنوان یک متا‌له آغاز می‌شود. شاید بتوان گفت شک دوباره‌ی فهم یا عدم فهم یک متن نقطه‌ی آغازین هرمنوتیک است. «در نگاهی که قبل از شلایر ماخر وجود داشت اصل مبنایی در هنگام مواجهه با متن فهمیدن متن بود؛ یعنی وقتی که ما با یک متن مواجه می‌شویم اصل این است که می‌توانیم متن را بفهمیم مگر در مواردی که متن دارای ابهام است. پس در نگاه قبل از شلایر ماخر بین فهم و تفسیر تفاوت وجود داشت یا به تعبیری فهم معنای عام‌تری نسبت به تفسیر داشت» (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۰۲). شلایر ماخر معتقد است که یک تأویل‌گر به دلیل اشراف بیشتر نسبت به مؤلف حتی می‌تواند

از خود او به نیتش آگاه‌تر بوده و جنبه‌های نامکشوف اثر ادبی را کشف کند. اما این دیدگاه شلایرماخر نه به معنای شناسایی مؤلف بلکه به مفهوم شناخت صحیح‌تر و دقیق‌تر متن است. از سوی دیگر اهمیت کار شلایرماخر از آن جهت است که هرمنوتیک را از محدوده‌ی متون مقدس خارج کرده و در صدد به‌کارگیری آن در تمامی متون است. پس از او ویلهلم دیلتای^۳ با تکیه بر وجوه تاریخی و اجتماعی علوم انسانی این نکته‌ی ظریف را مطرح کرد که کار علوم طبیعی «تبیین» و کار علوم انسانی از جمله تاریخ «تفہیم» است. او مانند شلایرماخر نیت مؤلف را در نظر داشت اما سویی‌ی نگاهش به خواننده و تجربه‌ی زیستی او که در بستر تاریخ اتفاق می‌افتد بود. دیلتای معتقد است «معرفت در علوم انسانی از جنس فهم است و دیلتای توضیح می‌دهد که ما در مواجهه با اشیا در واقع با اموری که از ما گریزند؟ مواجه هستیم یعنی اشیا هیچ‌سختی با ما ندارند. اما در مواجهه با انسان وقتی که می‌خواهیم اثر یک فرد را بخوانیم یا وقتی می‌خواهیم یک واقعه‌ی تاریخی را تحلیل کنیم با انسان مواجه هستیم و انسان از ما گریز؟ نیست. ما با انسان ارتباط داریم. لذا دیلتای بین معرفت در علوم انسانی و معرفت در علوم طبیعی فرق می‌گذارد.» (واعظی، ۱۳۸۹: ۴۰) این دیدگاه‌ها به سبب داشتن دلالت‌های مولف‌محور به نوعی سرآغاز هرمنوتیک مدرن محسوب می‌شوند. زیرا «در هرمنوتیک جدید سخن از عدم قطعیت معنی است. این نظر می‌گوید که در فهمیدن متن چه اتفاقاتی می‌افتد. ذهن خواننده متغیر است و معنی متن ثابت نیست بلکه همواره در نوسان است.» (شمیسا، ۱۳۹۱: ۳۵۴). هایدگر^۴ و پس از او شاگردش گادامر^۵ هسته‌ی مرکزی هرمنوتیک را مقوله‌ی «فهم» قرار داده با این توضیح که این فهم در نزد هایدگر مقوله‌ای «هستی‌شناختی» است و در گادامر فرایندی است در بستر خود هرمنوتیک. در واقع «یکی از اهداف دیدگاه هرمنوتیکی این است که با از بین بردن اولویت سنتی فعلی مبنی بر امکان فهم متن، رابطه اساسی‌تری با هستی باز کند» (کرنی، ۱۹۹۵: ۳۵)

۲-۳ گادامر و هرمنوتیک

گادامر را باید مطرح‌ترین نام در تاریخ هرمنوتیک قلمداد کرد. عمده دغدغه‌ی گادامر در عرصه‌ی فلسفه، هرمنوتیک بوده است به گونه‌ای که نام او با هرمنوتیک گره‌خورده است. «آوازه‌ی گادامر از دهه‌ی ۱۹۶۰ تا به حال عمدتاً به خاطر نقشی است که او در احیای هرمنوتیک داشته است. هرمنوتیک که در آغاز هنر تفسیر متون مقدس و بعد متون حقوقی و زیبایی‌شناسانه بود توسط گادامر به فعالیتی کاملاً جدید تغییر ماهیت داد.» (لان، ۱۳۹۵: ۹۶) به هر روی نقش گادامر در هرمنوتیک نه تنها پیش‌برنده بلکه گسترش‌دهنده نیز بوده است تا آنجا که شاید بتوان هرمنوتیک را به دو بخش قبل و بعد از گادامر تقسیم کرد. «در واقع نزد گادامر، گسترش هرمنوتیک از شلایرماخر تا خود دیلتای که از طریق کتب تاریخی لودویک فُن رانکه^۶ و یوهان گوستاو درویزن^۷ صورت گرفت، تصویر نادرست پوزیتیویستی‌ای را آشکار می‌کند که فهم را با یقین دکارتی تضمین‌شده و با روش یکی می‌کند.» (وارنکه، ۱۳۹۵: ۸) به عقیده‌ی هایدگر «هستی» یک امر «قدیمی» است و فهم ما از آن فهمی است ضمنی. هر مؤلفی بر اساس این فهم ضمنی اثری را می‌آفریند. وظیفه‌ی هرمنوتیک با در نظر گرفتن پیش‌فهم خواننده و جهانی که در آن زندگی می‌کند، درک این فهم ضمنی است. «بر پایه‌ی این الگوی هایدگری، ادبیات پیش از آن‌که بیان اندیشه‌ها و نیت یک فرد باشد، ارتقای یک جهان‌بینی به ساحت آگاهی است.» (گادامر، ۱۳۹۳: